هو العلیم

امید به رحمت خدا چگونه راه سلوک را باز می‌کند؟

اخلاص در طلب حقیقت و پرهیز از ترس سرنوشت دیگران

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۶ - مجلس شانزدهم

بیانات

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

و صلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نبينا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

و على آله الطَّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعين

أى رَبِّ جَلِّلنى بِسَترِكَ وَ أعفُ عَن تَوبيخى بِكَرَمِ وَجهِكَ.
ای پروردگار من مرا به پوشش خود در حفظ و پوشش قرار بده و از توبیخ و عقاب من به کرامت وجه خودت درگذر.

براساس مطالبی که خدمت رفقا عرض شد: «**هَبنى بِفَضلِكَ وَ تَصَدَّق عَلَىَّ بِعَفوِكَ**»، این‌هم به‌دنبالش است؛ یعنی حال که خدایا ما صفر هستیم و آنچه که از نعمت و برکات و خیرات از ما صدور پیدا می‌کند از جانب تو است و تو اصل و ریشه و منبع برای همهٔ خیرات و برکات هستی، حال که چنین است با آن اسماء جمالیهٔ خودت با ما برخورد کن و با اسماء جلالیه که عبارت از قهاریّت، جباریّت، قاصمیّت و مُبَعّدیّت از رحمت و قرب است، با این اسماء با من برخورد نکن. با اسم رئوف، رحیم، رحمان، عطوف و اینها با من برخورد کن و دست من را با اسماء جمالیهٔ خودت بگیر.

امید، ریشه برای حرکت در همه چیز

البته در اینجا بحثی راجع به کیفیت افتراق اسم جمال و جلال هست که این بحث جدایی دارد و جایش اینجا نیست. آنچه که در اینجا هست این است که وقتی که یک بنده می‌خواهد به طرف خدا برود این حرکتش به‌سمت خدا باید براساس امید باشد، این مسئله مسئلهٔ مهمی است. به‌طورکلی در هرجایی این قضیهٔ امید باید حاکم باشد. یک کاسب وقتی که از صبح از منزل خودش بیرون می‌آید و می‌خواهد سرکار برود با امید به سر کار می‌رود، اگر ناامید باشد مگر مجبور است درب منزل را باز کند و خارج شود؟! مثلاً بداند که رفتن امروز به سر کار و [اینکه] بخواهد درِ دفتر و شرکت و حجره و اینها را باز کند تا عصر خبری نیست و هیچ منفعتی هم عائدش نمی‌شود. برای چه برود؟! مگر اینکه بگوییم حوصله‌اش در خانه سر می‌رود و می‌خواهد یک‌طوری بیرون بزند، حالا چه برود درِ دفترش را باز کند یا به صحرا و کوه بزند، دیگر این یک مسئلهٔ دیگری است. ولی وقتی که بخواهد به‌سمت حجره،

آن بازار، آن مکتب، دفتر یا محل اشتغال برود با امید حرکت می‌کند و سرمایهٔ او برای این حرکت و رنجی که می‌کشد امید است. امید نباشد در خانه می‌ماند در را هم می‌بندد یااینکه به یک جا می‌رود و گردش کند. آن دانشجویی که می‌خواهد برود و در محل درس درسش را بخواند و مطلب یاد بگیرد و به آن محوطه و محل درس پا می‌گذارد با امید این مسئله را انجام می‌دهد.

به‌طورکلی امید ریشه برای همه چیز است، ریشه برای حرکت در همه چیز است. آن طلبه‌ای که می‌خواهد شروع به بسم الله کند و به دروس علوم دینی و الهی و اسلامی مشغول شود با امید به این امر اقدام می‌کند و امیدش رسیدن به تعالیم الهی و رسیدن به مبانیِ وحیانی و رسیدن به آن حداکثر از معارف الهی است که توسط بزرگان دین و همین‌طور سایر افراد از بزرگان در دسترس هست که بیاید و برود و به اینجا برسد، به این نقطه برسد. با امید به اینکه از اصحاب امام صادق علیه‌السّلام بشود نه از اصحاب ابوحنیفه و حنبل و اینها. با این امید که پایش را جای پای اصحاب امام صادق و اصحاب

امام باقر علیهماالسّلام بگذارد و به آنچه که آن بزرگان فرمودند، برسد و به این نکته برسد [می‌رود]، این مطلبی است که یک طالب علوم و معارف الهی باید به‌دنبالش باشد. اما اگر قرار باشد وقتی که کتاب را باز می‌کند به این عنوان و داعی باشد که یک نویسنده بشود، یک منبری شود، یک خطیب بشود، یک قاضی بشود، یک فردی باشد که مسئولیتی [بگیرد بشود] این اشتغال ظاهر می‌شود مثل سایر اشتغالات. یکی می‌خواهد به دانشگاه برود ،وقتی به دانشگاه می‌رود می‌خواهد یک [عالم] الهی بشود؟! مهندسی که معارف ندارد بلکه نقشه‌کشی و فرمول برای ساختمان و فونداسیون و ستون و محاسبات و این چیزها دارد.

آیا شده کسی که به دانشگاه برود برای اینکه رشتهٔ مهندسی و معماری بخواند بعد از آنجا به خدا برسد؟! آنجا که چیزی نیست. بله! انسان نیّتش برای خدمت باشد و به قصد قربت [خدمت به خلق کند] آن یک مطلب دیگری است، در خود آن درس که چیزی نیست، در درس [فقط] محاسبات ریاضی و

اینها هست. و یا همین‌طور طبابت، سایر علوم، فنون و حِرَفی که هستند تمام اینها یک اشتغالات ظاهری و دنیوی هستند، این‌هم همین‌طور است. اگر انسان همین درس، همین فقه، همین ادبیات، همین اصول، همین تاریخ و تفسیر و همین حکمت و عرفان را به این عنوان بخواند که بعداً یک فرد مشهور و مدرس و مبلغی بشود که به مسائل و امور ظاهر خودش برسد، این تفاوتی با سایر فنون و سایر مِهنَت‌ها[1] و اشتغالات ندارد، تفاوتی از این نظر ندارد بلکه یک خطراتی دارد. پس امید یک طالب علوم الهی در شروع مسائل درس رسیدن به آن مغزای مفاهیم و آثاری است که از بزرگان دین رسیده است، این باید در نظرش باشد و تا وقتی این در نظرش هست مورد تأیید نفوس و امداد آن نفوس قدسیّه است و مورد تأیید امداد ملائکه است.

معنای روایت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم درمورد طالب علم

این روایاتی که شما دارید: «**إنَّ المَلائکة لَتَضَعُ**

---

[1] . فرهنگ جامع عربی به فارسی: «مهنه: حرفه و شغل.»

أجنِحَتَها لِطالِبِ العِلم[1]؛ ملائکه بال‌هایشان را برای طالب علم پهن می‌کنند» این حدیث از پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم است یعنی این افراد بر بال ملائکه می‌نشینند، ملائکه آنها را دربر می‌گیرند و وقتی یک ملک انسان را دربر می‌گیرد، افکارش در اختیار ملک خواهد بود و تصوّراتش تصوّرات ملائکه‌ای خواهد بود و تصدیقاتش تصدیقاتی است که از طرف ملائکه به او القاء می‌شود. نفسش، روحش، سرّش، ضمیرش، حرکاتش، تصرفاتش، وقوف و سکونش و راهش بلکه همه چیز براساس آن القائات و براساس آن حقایق وحیانی است؛ چون ملائکه هم وحی دارند.

آیه‌ای پیرامون وحی شیاطین به اولیاء خودشان

آن وحی خاصی که مربوط به پیامبران است، آن مربوط به شریعت است نه مربوط به افاضهٔ علوم وحیانی، آن نسبت به همه است چطور اینکه خلافش هم هست. مگر در آیه قرآن نداریم ﴿وَإِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ

---

[1] . الکافی، ج ۱، ص ۳۴.

لَيُوحُونَ إِلَىٰٓ أَوۡلِيَآئِهِمۡ﴾؛[1] «شیاطین به اولیاء و دوستداران خودشان وحی می‌فرستند»؟! که این نکتهٔ مقابلش است، آنها هم اهل وحی هستند شیاطین هم وحی می‌کنند آنها هم می‌گویند که ما چه کم داریم؟! چطور ملائکه وحی بیاورند و ما نیاوریم؟! منتها آدمش باید [باشد.] ما باید یک آدم مستعدّی برای وحی پیدا کنیم، ما به سلمان که نمی‌توانیم وحی بفرستیم به اباذر که نمی‌توانیم بلکه مجبور هستیم به عمر و ابوبکر و مغیرة بن شعبه و خالد بن ولید و اینها وحی بفرستیم و وحی می‌فرستند و آنها هم قبول می‌کنند!

تلقی وحی خودش یک مسئلهٔ کلامی و بسیار مهم است که یک نبیّ الهی چطور وحی را تلقی می‌کند، قبول می‌کند، می‌پذیرد، نگه می‌دارد، حفظ می‌کند و به اهلش می‌رساند، آنها هم همین‌طور هستند وحی را که شیاطین برای آنها می‌فرستند قشنگ قبول می‌کنند، تلقی می‌کنند، حفظ می‌کنند و موبه‌مو اجرا می‌کنند. شب تا صبح آن وحی

---

[1] . سوره انعام (۶) آیه ۱۲۱. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۳۲:
«شیاطین به‌سوی دوستان خود خبر می‌دهند.»

می‌فرستد، صبح تا شب این اجرا می‌کند! این کارها و اجراهایی که خیلی‌ها انجام می‌دهند این وحی برای شب است، شب آن جناب شیاطین وحی را می‌فرستند صبح هم که آقا از خوابش بلند می‌شود نماز خوانده نخوانده این وحی را به اهلش می‌رساند. می‌گوید که آقا راستی من دیشب یک هم‌چنین چیزی در نظرم آمد. خب بدبخت اینکه در نظرت آمد وحی شیطان بود! می‌گوید که در نظرم آمد که این کار را انجام بدهیم، بیا باهم برویم و این کار را انجام بدهیم، این مقاله را بنویسیم و این را اعلان کنیم و این مسئله را بگوییم و فلانی را این‌طوری مفتضح کنیم! اینها همه وحی است.

روایت دعا کردن طیور برای طالب علم

اینها وحی می‌کنند؛ یعنی ملائکه به شاگرد وحی می‌کنند، اینها به طالب علم وحی می‌کنند. یک روایتی هم داریم که تمام افراد برای طالب علم دعا می‌کنند: «**حَتّی الحیتانِ فیِ البِحار، لِتَدعو لِطالبِ العِلم.**»[1] حیتان در بِحار هم برای طالب علم دعا

---

[1] . الکافی، ج ۱، ص ۳۴، با قدری اختلاف.

می‌کنند. و این خیلی عجیب است که چطور این انسجام برای همهٔ موجودات در عالم مثال و در عالم ملکوت است.

پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم وقتی می‌گوید که ماهی در دریا برای طالب علم دعا می‌کند شوخی نداشت و گزافه‌گویی نکرده است و نخواسته سر ما را گرم کند بلکه یک واقعیتی را می‌گوید، منتها تو آن فهم و بصیرت برای ادراک حقایق مثال و ملکوت را پیدا کن آن‌وقت دعای ماهی در بحار و طیور را هم برای طالب علم خواهی فهمید، می‌دانی و می‌فهمی که اینها چه چیزی را می‌گویند.

یک روز با یکی از دوستان بودیم و یک جا در یکی از ییلاقات اطراف طهران رفته بودیم، یک شبی بود. خیلی وقت پیش تنها ـ از این قضایا زیاد اتفاق می‌افتد، این یکی از نمونه‌هایش بود ـ روی بالکن نشسته بودیم شب بود و همین‌طور نشسته بودیم و صحبت می‌کردیم یک‌دفعه یک پرنده‌ای آمد و رفت، شبیه گنجشک بود ولی گنجشک نبود همین‌طور آمد از جلوی ما سوت زد و سوت سوت کشید و رفت. من دیدم آن شخص شروع به خندیدن کرد و گفت:

فلانی الآن دیدم این ذکر صلوات بر محمد و آل محمد را می‌گوید و الآن برای سالکین راه خدا دعا می‌کند که خدایا اینهایی که در سلوك و راه تو قدم برمی‌دارند، همت آنها را بیشتر کن و توفیقشان و قدرتشان را بیشتر کن.

پرنده می‌فهمد، پرنده احساس دارد، ما خیال می‌کنیم سوت سوت می‌کند، ما می‌بینیم صدا از خودش درمی‌آورد، ما از این چیزها خبر نداریم، این کلام حضرت مولانا است که می‌فرماید:

نُطق آب و نطق خاك و نطق گِل *** هست محسوس حواس اهل دل[1]

جملهٔ ذرات عالم در نهان *** با تو می‌گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیریم و هُشیم *** با شما نامحرمان ما خامشیم[2]

هوشیار هستیم تو خیال می‌کنی ما چیزی سرمان نمی‌شود و تو خیال می‌کنی ما فقط آب و دانه و علف می‌خوریم و تو خیال می‌کنی که ما فقط یک پرنده‌ای هستیم و حرکت داریم، شما چیزی سرتان نمی‌شود! خودتان را گل سرسبد عالم و علاّم الغیوب و عقل کل نسبت به همه فرض می‌کنید درحالی‌که از پشت سرتان خبری ندارید و نمی‌دانید پشت شیشه چه می‌گذرد! خیال می‌کنید همه چیز را می‌دانید و برای اینکه بفهمید در آن اتاق چه خبر است باید پنجره را باز کنید! آن‌وقت می‌گویید که ما گل سرسبد تمام عالم هستیم و ما خلیفهٔ خدا هستیم! بله! هستیم ولی

---

[1] . مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۸۶.

[2] . مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر سوم، ص ۲۲۷.

اگر به‌کار ببندیم؛ این استعداد را به‌کار ببندیم و به غفلت نگذرانیم، وقت را نکوبیم، آن استعداد را خفه نکنیم، آن نورانیتی که خدا قرار داده را تبدیل به ظلمت نکنیم! بله هستیم، منتها بِشَرطِها و شُروطِها! اگر آمدیم و به‌کار بستیم [خلیفهٔ خدا هستیم].

پیش پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم همه بودند، پیغمبر بالای منبر می‌رفت صحبت می‌کرد همه را نصیحت می‌کرد و به همه مطالب می‌فرمود و همه هم پای صحبت پیغمبر می‌نشستند، یکی خوب گوشش را تیز می‌کرد و بعد هم خوب در صورت پیغمبر نگاه می‌کرد که از این دهان مبارک او چه بیرون می‌آید و چه سخنی بیرون می‌آید که روی هوا بزند و یک حرفی که از دهان پیغمبر بیرون می‌آید از آن غفلت نکند و یک کلمه‌اش را ازدست ندهد! یکی این‌طور بود و یکی هم همین‌طور نگاه می‌کرد و می‌گفت که به‌به عجب رسول اللهی است! چقدر حرف‌های خوبی می‌زند چقدر پیغمبر خوبی است، رحمة للعالمین است، چقدر خلیق است و خوش‌اخلاق است. به نزدش می‌آییم و می‌گوییم که

قصه بگو؛ قصهٔ سابق و امم سالفه را برای ما می‌گوید. [می‌گوییم که] این را بگو، اینها هم بودند همین. پیغمبر خیلی خوب است، پیغمبر خیلی خوش‌اخلاق است. مگر نمی‌گفتند؟!

مگر زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ نمی‌گفتند که عجب آقایی است؟! چقدر بهاء دارد! چقدر خوش‌اخلاق است و چه اخلاق خوبی دارد! به‌به، گریه می‌کردند. خودمان دیدیم که این آقا دست بچهٔ پنج‌ساله را می‌بوسید. ای وای! ای وای! بله ایشان این کار را می‌کرد تو چه گیرت آمد؟! همین؟! عجب آقایی! چه آقای خوبی! چه شد؟! خب این آقا رفت، تو چه گیرت آمد؟! تو چه درکی کردی؟! تو چه مرامی از او یاد گرفتی؟! تو چه استقامتی از او آموختی؟! تو چه اتقانی از او درس گرفتی؟! تو چه ثباتی از مرام او در پیش گرفتی؟! چه در جان تو نشست؟! همین‌قدر آن چیزهایی که به نفعت است [پای کار باشی] و آن چیزهایی که به ضررت است پنهانی خداحافظ شما؟! این را یاد گرفتی؟! تا آنجایی که به نفعمان است و آب هم از

آب تکان نمی‌خورد پای کار هستیم اما آنجایی که ممکن است برای ما حرف دربیاورند و ممکن است برای ما مشکلاتی ایجاد شود، ممکن است آن شخص حرف بزند، احترام خودمان را نگه داریم و آبروی خودمان را نگه داریم. در این حدود!

خب اصحاب پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم هم همین بودند! بین تو و آن اصحاب پیغمبر چه فرقی کرد؟! آنها هم همین، می‌گفتند که عجب آقای خوبی! عجب پیغمبر خوبی! نگاه کن، دارد می‌آید که برای مسجد برود، این بچه‌ها دورش را گرفتند و نمی‌گذارند برود و او هم دارد با بچه‌ها بازی می‌کند، حالا وقت ظهر و نماز هم گذشته است و بچه‌ها او را رها نمی‌کنند. بچه می‌شناسد، بچه صاحبش را می‌شناسد، باطنش را می‌شناسد، چرا سراغ بقیه نمی‌رود؟! سراغ پیغمبر می‌رود، می‌دانند آن بقیه چه باطنی دارند. پیغمبر می‌بیند از دست اینها راحت نمی‌شود بالأخره به یکی از این اصحاب می‌گوید که من در جیبم چیزی ندارم به خانه بروید ببینید چیزی پیدا می‌کنید؟! رفتند چندتا گردو پیدا کردند و آوردند. پیغمبر به اینها دادند و گفتند که خداحافظ

شما! آنها هم رضایت دادند بنشینند گردوها را بخورند تااینکه پیغمبر برود نمازش را بخواند.[1] می‌گفتند که چقدر پیغمبر با اخلاق و متواضعی! نگاه کن با بچه‌ها چطور رفتار می‌کند، با اینها چطور برخورد می‌کند هیچ نمی‌گوید که من پیغمبرم.

غلبه دادن مصالح دنیوی بر راه و عاقبت خود پس از ارتحال پیغمبر

بسیار خوب بعدش چه؟! بعد همین؟! یعنی تمام شد؟! شما که اینها را دیدی چرا این را به‌کار نگرفتی؟! چرا آن خصوصیت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و اخلاق و رفتار پیغمبر را نگرفتی و به آن متشبّث نشدی و کاری نکردی که در نفس خود دارای استقامت و اتقان و ثبات در مسیر به‌نحوی خودت را قرار بدهی که بعد از فوت پیغمبر و ارتحال آن حضرت دیگر جوّ و جامعه تو را نفریبد و ذهن تو را در اقتدار خود نگیرد و خوف و ترس و خشیت را بر تو فرود نیاورد و مصالح دنیوی و ملاحظات اجتماعی را بر راه خود و بر عاقبت خود و بر نتیجهٔ

---

[1] . نفائس الأخبار، ص ۲۸۶.

اعمال و رفتار خودت غلبه ندهی؟! چرا بعد از پیغمبر دنبال علی علیه‌السّلام نرفت؟! آقا دیگر قضیه گذشت و دیگر مسئله طور دیگری شد! بالأخره زن و بچه داریم. اینها هم معلوم است یک مشت لات و شارلاتان دور خودشان جمع کردند و بخواهی حرف بزنی، متعرض می‌شوند و هزارتا اَنگ هم به تو می‌زنند، هزارتا وصله هم می‌چسبانند و بعد هم سنگسارت می‌کنند، خب از این کارها هم که می‌کنند لذا دنبال همان‌ها برویم بعد هم به علی یک چیز می‌گوییم که یا علی یک عذرخواهی ما به تو بدهکار هستیم! دیگر نشد و حالا دیگر إن‌شاءالله بعداً ببینیم که اگر شرایط آماده باشد پشت سر تو می‌آییم! فعلاً حالا یک مقداری ببینیم آب‌ها از آسیاب بیفتد و مسائل بخوابد. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌گوید که بیا نگاه کن. ما را باش، دلمان را خوش کرده بودیم بعد از پیغمبر حداقل اینها می‌آیند! این‌هم که رفت آن‌هم که رفت، همه که رفتند! خب پس چه کسی ماند؟! چهارتا و نصفی؛ سلمان و ابوذر و مقداد و همین! تمام شد و رفت.

می‌گفتند که چقدر پیغمبر خوب است، این

پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم که پیغمبر خوب است تا چقدر خوب است؟! تا جایی که پای مصالح دنیوی نیاید، خوب است! تا جایی که ملاحظات اجتماعی درقبال این نایستد خوب است! تا جایی که آن التذاذات نفسانی و آن خواست‌های ما با اراده و خواست پیغمبر معارضه نکند، تا آنجا خوب است! ولی وقتی که آن‌طور شد یواشکی یک طوری صحنه را خالی می‌کنیم و دوباره خودمان را آفتابی می‌کنیم. فعلاً یک چند روزی می‌رویم بعد دوباره خودمان را آفتابی می‌کنیم! پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم هم همین است، امام حسن و امام حسین علیهماالسّلام و همهٔ اینها تا یک حدی است و تا یک میزانی است.

دربر گرفته شدن انسان توسط ملائکه و کمک به فهم مطلب

انسان [وقتی این‌طور] هست ملائکه این کار را می‌کنند کمک می‌کنند چه می‌کنند، وقتی که انسان هدفش او باشد در یک هم‌چنین فضایی ملائکه او را دربر می‌گیرند، دربر که گرفتند مطلبی که به او می‌رسد دیگر مطلب صحیح می‌رسد، تفکری که می‌کند تفکر صحیح است، اتجاهی که نفس پیدا

می‌کند در یک مجلس یک حرف زده می‌شود و این یک نحوه می‌فهمد و آن یک نحوهٔ دیگر می‌فهمد، این را چون ملائکه گرفتند مطلب را به‌نحو دیگر می‌گیرد و آن را چون ملائکه نگرفتند مطلب را یک قسم دیگر می‌گیرد؛ چون ملائکه که دو حرف مخالف القاء نمی‌کنند بلکه یا این درست است یا آن.

خود بنده در یک مجلسی بودم مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در آنجا بودند راجع به یک قضیه صحبتی کردند، ما نمی‌گوییم که ملائکه دور و برمان را گرفته‌اند ولی از باب اینکه بالأخره با روش و مرام و تفکر ایشان آشنا هستیم و با خصوصیات و جهت‌گیری مبانی ایشان آشنا هستیم، از آن نظر می‌دانستیم منظور ایشان چیست وگرنه ملائکه کجا و ما کجا؟! ولی نسبت به افراد دیگر [این‌طور نیست.] وقتی ایشان این مطلب را فرمودند کاملاً مشخص بود افرادی که به یک نحوه برداشت داشتند و افرادی که همان حرف را با برداشت صد و هشتاد درجه مخالف گرفتند، صد و هشتاد درجه! مگر می‌شود یک شخص در یک جا و در یک زمان و در یک مکان یک حرف بزند و این شخص یک قسم

برداشت کند و آن شخص یک برداشت صد و هشتاد درجه درمقابل بکند؟! هردو هم بگویند که ما درست می‌گوییم. کدامش درست است؟! مسلّم است یکی غلط است و مسلّم است حتی برداشتی که اینها کرده بودند غلط است. چرا غلط است؟! چون در همان حالی که در پیش آقا نشسته‌اند در همان حال شیطان با آنها هست!

خیلی تعجب نکنید و شوکه هم نشوید! در همان حال با پیش فرض در خدمت آقا نشسته‌اند، در همان حال با یک ارتکاز ذهنی پیش ایشان نشسته‌اند، در همان حال با یک جبهه‌گیری نفسانی نشسته‌اند. به ظاهر به آقا نگاه می‌کند و به ظاهر گوش می‌دهد ولی می‌خواهد آن مطالب را که در باطن اوست بگیرد. با آنچه را که در باطن است با آن مطالب می‌خواهد مطابق با آن دربیاورد لذا وقتی که شما نگاه به این چهره‌ها می‌کنید آثار ترس و لرز از اینکه مبادا یک حرف از دهان این ولیّ خدا دربیاید که نشود دیگر آن را کاری کرد می‌بینید. ببینید به خال زدم! مبادا یک حرفی از دهان این ولیّ خدا دربیاید که با آنچه در

دل من است منافات داشته باشد، آن‌وقت چه‌کار کنیم؟!

ما آن موقع مثل الآن که همیشه یک چیزیمان می‌شود یک چیزیمان می‌شد؛ به‌جای اینکه به حرف آقا نگاه کنیم من به این قیافه‌ها نگاه می‌کردم، حالا چه‌کار داری؟! می‌گویم که دیگر ما از اول یک چیزیمان می‌شد! کاریش هم نمی‌شود کرد، آدم چموش همیشه چموش است! ما به این قیافه‌ها یکی‌یکی آهسته نگاه می‌کردیم و قشنگ می‌دیدیم این چقدر کارش خراب است، این یکی چقدر کارش عالی است، این از ترس دارد جان می‌دهد یعنی می‌خواهد یک طوری قضیه سرهم بیاید! تا مطلب خیلی به آن سمتی می‌رود که تیر را بزنند می‌بینی این طرف دارد می‌آید، او هم که ولیّ خداست دیگر نمی‌خواهد صریح بگوید بلکه یک طوری می‌گوید که بالا می‌برد و پایین می‌آورد! حرف را به آن‌طرف می‌زند و کمی ترازو را به این‌طرف سنگین می‌کند و کمی به آن‌طرف می‌کند و صریحاً نمی‌گوید که آقا این مطلبی که تو می‌گویی غلط است، هیچ‌وقت این را نمی‌گوید. هزارتا تبعات

دارد و هزارتا جواب پس‌دادن‌های بعدش دارد، باید جواب پس بدهی! آقا این چه حرفی بود زدی، این چه مسئله‌ای بود انجام دادی؟! یک چیزی بالا می‌گوید، یک چیزی پایین می‌گوید، کمی این‌طرف و کمی آن‌طرف

آن کسی که ملائکه همراهش است همانی را می‌فهمد که این می‌خواهد بگوید و آن کسی که شیطان همراهش است ـ بی‌بُروبَرگرد شوخی ندارم، من صاف می‌گویم ـ می‌گوید که دیدی آقا این حرف را زدند، دیدی اینکه من می‌گویم گفتند؟! دیدی فلان است؟! حالا بیچاره پدرمان یک ساعت دارد حرف می‌زند، پدر خودش را هم درآورده تااینکه بخواهد یک حرف به اینها بزند، به‌به چه از آب درآمد؟! یک ساعت حرف زدیم می‌گوید که منظور آقا این بود! الآن هم می‌گوید! بیست سال از فوت ایشان گذشته می‌گوید که نه منظور ایشان این بود، منظور ایشان فلان بوده است. حالا هزارتا حرف مخالف هم درقبال قرار بدهیم همهٔ آنها را کنار می‌گذارد! شیطان او را دربرگرفته و وقتی شیطان

دربربگیرد چطور می‌شود کلام ولیّ الهی را به همان مراد جدی و به همان مفهوم واقعی که منظور او است تلقی کند؟! دیگر امکان ندارد.

اگر هم از باب استثناء یک دفعه یک حرف صریح از ایشان بشنود همه چیزش به‌هم می‌ریزد ـ دیگر صریح یعنی چیزی که قابل برای توجیه نیست ـ همه چیزش به‌هم می‌ریزد، گیج و گنگ می‌شود، خوابش نمی‌برد و این‌طرف و آن‌طرف! ما با همهٔ اینها بودیم و با همه قسم بودیم و به همه شکل دیدیم!

یکی از اینها پیش من آمد و می‌گفت که آقا من دو روز است خوابم نبرده است. گفتم که چه شده است؟! چه مرگت است؟! گفت که نه آقا یک هم‌چنین چیزی از آقا شنیده‌ایم و از این حرف‌ها. من دیدم این دارد قبض روح می‌شود گفتم که شاید منظور ایشان این بوده و با این شرایط و...، درستش کردیم و گفت که بله بله، شاید این‌طور بود. خلاصه قضیه درست شد و پی کارش رفت! اگر بگوییم که نه آقا همانی که ایشان می‌گویند همین است درست است، این همه چیزش را ازدست می‌دهد!

یک بنده خدایی الآن فوت کرده خودش برای من

نقل کرد، می‌گفت که من در یک مجلسی بودم و یک مطلبی را گفتم، چند نفری آنجا نشسته بودند، وقتی این قضیه را گفتم یک‌مرتبه یک فردی که در آنجا بود ـ آن شخص هنوز در قید حیات است ـ اصلاً خیلی متزلزل شد و خیلی به‌هم ریخت و اوضاعش دگرگون شد. بعد گفتم که حالا که این را از من شنیدید پس بگذارید دومی را هم بگویم. گفت که نگو نگو. گفتم که چرا نگویم؟! قضیه‌ای که خودم دیدم دارم نقل می‌کنم، مطلبی را که خودم دیدم می‌خواهم نقل کنم. گفت که نه نگو. تو با همین یک قضیه‌ای که گفتی تمام ساختمان ما را به‌هم ریختی دیگر اقلاً نگو تا بگذار آن نیمه و وسطهایش که مانده، بماند و آن دیگر تا آخر نریزد! اگر تو بخواهی دومی را بگویی شاید کل آنچه را که من روی هم ساخته بودم و بالا رفته بودم و بنا و برج و اینها درست کردم همه چیز خراب بشود!

برگشتن همهٔ تفکرات انسان به یک منشأ عقلانی یا شیطانی

الآن همراه با این شخصی که یک هم‌چنین چیزی را می‌گوید یا ملائکه همراه انسان هستند یا شیطان

است، این نیست که هم ملائکه رها کنند و هم شیطان. این نمی‌شود، انسان تنها نیست بلکه یا باید در کنف ملائکه قرار بگیرد یا باید در کنف شیطان و ابالسه و جنود شیطان قرار بگیرد. هر تفکری که انسان می‌کند، هر راهی که انسان می‌رود، هر قدمی که برمی‌دارد و هر تصرفی که می‌کند خالی از این دو قسم نیست، یا آنها به او خط می‌دهند و آنها به او این قسم القاء می‌کنند یا اینها می‌کنند؛ یا طرف چپ یا طرف راست. چون تفکرات و ذهنیات و تصورات انسان، همهٔ اینها به یک منشأ عقلانی یا یک منشأ شیطانی برمی‌گردند یعنی این عقل جزئی، این تصور جزئی، این وهم و خیال و این تفکر که الآن این تفکرِ مقیّد و تفکرِ جزئی و یک تفکرِ شخصی است همین‌طور گتره ظهور پیدا نمی‌کند بلکه در تحت یک سلسلهٔ علل و معلول حرکت می‌کند و بالا می‌رود و به یک منشأ متصل می‌شود. این مطالب از آن منشأ می‌آید حواسمان جمع باشد، باید بدانیم که این مطالبی که در ذهنمان می‌آید همین‌طوری درنیامده است بلکه منشأ دارد.

دیده‌اید شما نشسته‌اید بدون اینکه اصلاً به چیزی

فکر کنید، یک‌دفعه یک قضیه‌ای در ذهن شما می‌آید؟! این از کجا آمد؟! شما که به آن فکر نمی‌کردید. خیلی اتفاق افتاده روزی صد دفعه یا هزار دفعه شاید برای انسان اتفاق بیفتد، یک‌دفعه می‌گویید که عجب! دنبال این بروم، چه کسی این را در ذهن شما انداخت؟! شما که به او فکر نمی‌کردید، پیگیری نکردید. در پیگیری هم همین است ولی حالا ما این را دیگر حداقل دست پایین گرفتیم، نشسته‌اید به پنکه و به در و دیوار نگاه می‌کنید یک‌دفعه یک قضیه‌ای به ذهنتان آمد که بروم فلان کار را انجام بدهم که الآن یک هم‌چنین مسئله‌ای است. این قضیه را چه کسی در ذهن شما انداخت؟! هیچ تا حالا به آن فکر کردید؟! یا شیطان انداخته یا ملک، یک کدام از این دوتا؟! اگر آنچه را که انداخته، شما را به یک عمل خلاف شرع و خلاف رضای الهی سوق دهد، اینکه در ذهن شما می‌اندازد شیطان است و قشنگ می‌توانید دیگر محک بزنید. اما اگر شما را به یک امر رحمانی حرکت بدهد و به یک واقعه‌ای که مورد رضای الهی است، این ملک بوده است که

این را انداخت. می‌گوید که حواست جمع باشد در ذهنت انداختم، این مطلب را بگیر و برو؛ جلو برو و برو پیگیری کن، به‌دنبالش برو و حرکت کن. اگر انسان رفت، تحت تأیید ملائکه می‌شود و اگر انسان در آن‌طرف رفت تحت تأیید شیطان و ابالسه و جنود شیطان می‌رود.

در اینجا روایات عجیب و غریبی از جمله روایت موسی بن جعفر علیهماالسّلام به هشام را داریم که در اینجا خیلی روایت عجیبی حضرت بیان می‌کنند. ظاهراً در اصول کافی[1] هست رفقا بروند مطالعه کنند، بسیار بسیار روایت مهمی است. مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به طلاب و حتی غیر طلاب توصیه می‌کردند که این روایت جنود عقل و جنود رحمان موسی بن جعفر علیهماالسّلام را که در اصول کافی هست خیلی با دقت مورد مطالعه قرار بدهند، در آنجا حضرت خیلی عجائبی بیان می‌کنند و پرده از خیلی از مسائل در آنجا برمی‌دارند، روایت مفصلی است.

---

[1] الکافی، ج ۱، ص ۱۳، روایت ۱۲.

موقعیت جبرائیل در بطن ولایت و این حقیقت

لذا رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به آن حسّان (بن ثابت) فرمودند:

تا وقتی که در ولایت ما هستی جبرائیل تو را امداد می‌کند و مورد حمایت خود قرار می‌دهد.[1]

اگر ولایت ما را داشتی در کنف حمایت جبرائیل هستی. او در روز غدیر آمد شعر گفت، حسّان برای این واقعهٔ غدیر شعر گفت و از قصاید خیلی معروف هم است. قصاید غدیر خیلی معروف است یکی قصیدهٔ سید حمیری است:

لِامِّ عَمرٍو بِاللِوَی مَربَع *** طامِسَةٌ أعلامُهُ بَلقَع

تا می‌آید به:

رافِعُها أکرِم بِکفِّ الَّذِی *** وَ الکفِّ الَّذِی یرفَع[2]

این خیلی قصیدهٔ عجیبی است. یکی هم قصیدهٔ حسّان است که آن‌هم قصیدهٔ خوبی است و حضرت می‌فرمایند که تا وقتی که تو از ما حمایت کنی و ما را با زبان و بیانت تأیید کنی مورد حمایت جبرائیل هستی.

ببینید جبرائیل خودش را به ولایت چسبانده

---

[1] . سفینة البحار، ج ۲، ص ۲۵۲؛ امام شناسی، ج ۵، ص ۲۱۰.

[2] . بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۳۳۰؛ معاد شناسی، ج ۹، ص ۴۶۵.

یعنی جبرائیل در بطن ولایت هست، در بطن این حقیقت هست و جبرائیل در این ولایت قرار دارد. فلذا حسّان بعد از ارتحال رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به آن سمت رفت؛ می‌گویم که دیگر اینها دینشان همین بود؛ مصالح اجتماعی، ملاحظات سیاسی و اجتماعی و منافع شخصی و خانوادگی و از این چیزها و بالأخره به آن سمت‌های دیگر کشیده شد و دیگر شروع کرد برای آنها شعر گفتن، دیگر نمی‌شود جبرائیل در اینجا کمکش کند. جبرائیل کمکش کند برو برای عمر شعر بگو؟! معنا ندارد. برو برای عبدالرحمان بن عوف شعر بگو و برو برای خالد بن ولید شعر بگو، چه معنا دارد؟!

این یک محکی است که انسان این را همیشه درنظر داشته باشد، ببیند این فهمی که الآن در او آمده و این تصوری که در او آمده است و این کاری که می‌خواهد انجام بدهد چقدرش با موازین منطبق است؟ آیا این را به‌سمت رضای الهی می‌کشاند؟ ـ برای انسان هم راحت می‌تواند پیدا شود، تشخیصش مشکل نیست ـ یااینکه نه، این او را به یک سمت‌های دیگری می‌کشاند، به یک مسائل دیگر می‌کشاند، به

مسائل دنیوی می‌کشاند، به مسائلی که باید با هزار مَن سریش و چسب دوقلو و چسب‌های قطره‌ای و اینها بایستی که توجیه کرد. اگر دید به آن سمت‌ها می‌کشاند، بفهمد در تحت کنف حضرت شیطان است اعلی الله مقامه! در تحت حمایت جناب شیطان است و شیطان هم خوب حمایت می‌کند.

این‌طور نیست که رها کند نه، رها کردن کار نامردان است! ایشان نامرد نیست و چنان به آدم می‌چسبد که گوشش گوش شیطان می‌شود و چشمش چشم شیطان می‌شود و زبانش ـ واه واه زبان زبان! ـ زبان شیطان می‌شود، مغزش مغز شیطان می‌شود و دل و قلب و سرّ و همه چیزش شیطان می‌شود![1]

نشستن دروغ به جای صدق، یکی از علائم آخرالزمان

بعضی‌ها حرف که می‌زنند اصلاً نشان می‌دهد؛ بسم الله می‌گوید انگار می‌گوید که بسم الشیطان! اصلاً این حرف که از دهانش بیرون می‌آید شما مکر،

---

[1] . نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۵۳.

کلک، دروغ، ظلمت، کدورت و حقه‌بازی را از این بسم الله می‌فهمی حالا صحبت‌ها و مطالب دیگرش به‌جای خود! از همان بسم الله که شروع می‌کند می‌بینی این چشم یک چیز دیگر است و این با این حرف‌هایی که می‌زند نمی‌خواند! این چشم یک حکایتی دارد.

بعضی‌ها هستند دیگر، افراد قسی القلب، افراد ظلمانی، افرادی که کدورت دارند، افرادی که دارای کلک هستند و افرادی که دارای مکر هستند، وقتی که آدم به اینها نگاه می‌کند باید فقط به خدا پناه ببرد و بگوید که عجب، خدایا این چه شده است؟! یعنی اصلاً هرچه در ذهن این می‌آید شیطان است! راست هم اگر بگوید، راستش چون مصلحت در آن است می‌گوید و راستش هم شیطان است، دروغ که هیچ! آنکه دیگر سَبیل است.

می‌گویند که یکی از علائم آخرالزمان این است که دروغ به‌جای راست می‌نشیند یعنی تا حالا راست خوب است حالا دروغ خوب است! اصلاً دروغ یک امر خیلی خوب و مستحب مؤکد و بلکه واجب است و ترکش هم حرام می‌شود! در آن حدیث

معروف داریم که این از علائم آخرالزمان است. پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به سلمان فرمودند که دروغ به‌جای راست می‌نشیند و خیانت به‌جای امانت می‌نشیند و کلک به‌جای صدق می‌نشیند[1] و اینها را حضرت در آنجا بیان می‌کنند.

منظور از طالب علم در کلام امام علیه‌السّلام

این مسئله هست که انسان وقتی که می‌خواهد بیاید ...، اینکه داریم برای طالب علم منظور آن طالب علمی است که نیّتش نیت امام صادق است، نیت طالب علمی که امام رضا است، امام جواد است و چهارده معصوم علیهم‌السّلام است، ملائکه آن طالب علم را در برمی‌گیرند. چرا؟ همان‌طوری‌که پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به حسّان فرمودند، چون طالب علم خودش را در ولایت قرار می‌دهد. خدایا من شروع می‌کنم که کلام امام سجاد علیه‌السّلام را بفهمم! همین تمام شد و من با کسی دیگر کاری ندارم، من با امام سجاد کار دارم و بس

---

[1] . تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۰۳؛ معاد شناسی، ج ۴، ص ۸.

تمام شد. من دارم این درس را شروع می‌کنم که کلام امام باقر علیه‌السّلام را بفهمم و عمل کنم، همین. می‌خواهم کلام امام جواد و کلام امام هادی علیهماالسّلام را بفهمم. فلان شخص چه می‌گوید، فلان شخص چه می‌گوید، اینها را قبول نمی‌کنیم و نمی‌پذیریم ما فقط یک چهارده معصوم داریم والسلام تمام شد. ما می‌خواهیم مطلب اینها را بفهمیم وقتی که این‌طور است ملائکه هم می‌گویند که حالا که این‌طور شد این روایت معنایش این است، حالا که تو یک هم‌چنین نیّتی داری فلان قضیه و فلان حادثه که در فلان کتاب خواندی این را می‌خواهد بگوید، همان را یکی دیگر می‌خواند و یک برداشت دیگر می‌کند خیلی عجیب است.

من یک وقت داشتم همین کتاب نوروز را می‌نوشتم و خیلی برایم جالب بود و اقوال دیگران و مطالب دیگران را هم مطالعه می‌کردم که بی‌اطلاع از مسائلی که دیگران گفته‌اند، نباشم. وقتی شروع به خواندن یک مقاله‌ای راجع به این قضیه می‌کردم، از آن اولش می‌دیدم این آدم کلک است! یعنی همان اولین خط نشان می‌دهد که این به‌دنبال چیست و بعد

که پایین می‌آمدم می‌گفتم که بله، حدسم درست بود. بعضی وقت‌ها حدس آدم درست درمی‌آید! چشم بسته غیب می‌گوید! وقتی آدم دو سه‌تا عبارت می‌خواند می‌فهمد نتیجه چه خواهد بود و این مقاله به کجا ختم می‌شود! بالأخره همهٔ این راه‌ها می‌خواهند به روم ختم شوند و کاملاً مشخص است!

روایت این معنا را دارد، یک معنای دیگر می‌کند، آقا این به این خوبی است و روایت معنای سلیس راحت دارد. آنکه دیگر چاره ندارد می‌پیچاند، هیچ چاره نداشته باشد می‌گوید که به این سند کسی عمل نکرده است! ببینید سند موسی بن جعفر علیهماالسّلام را که شکی در آن نیست، می‌گوید که به این کسی عمل نکرده است و روایت واحد است و ضعیف است. خب تو که این هستی مگر مجبور هستی مقاله بنویسی؟! اول یک خط بنویس که در این قضیه مطلب این است، این‌قدر خودت را زحمت نده! این معلوم می‌شود از آن اوّلی که دست برده شیطان گفته است که این را بنویس و آن را بنویس، بیا این‌هم نتیجه! از اول در کنف ولایت نرفته

است که جبرائیل به او بگوید که این را بنویس و آن را ننویس، از اول پیش‌فرض برای خودش درست کرده، مسائل را در خودش قرار داده، تحلیل کرده و جبهه‌گیری را محکم کرده است بعد می‌گوید که حالا شروع کنیم برای نوشتن مقاله دست به قلم ببریم، خب کی دیگر جبرائیل می‌تواند این را حمایت کند؟! جبرائیل می‌گوید که پی کارت برو، افسارت را گردن خودت می‌اندازم بروی هرجا که شیطان می‌برد! من که افسار را می‌اندازم گردنت خیال نکنی فقط گردنت هست، شیطان برمی‌دارد، افسار بی‌صاحبِ افسار نمی‌ماند یا جبرائیل باید بردارد یا شیطان! افسار را گردن خودت می‌اندازم.

لذا اگر پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم آنجا بایستد و قسم بخورد [که این روایت صحیح است] می‌گوید که نه اینها معلوم نیست درست باشد! حالا بالآخره باید ببینیم فکر کنیم چه‌کار کنیم و اینها. آدم به اینجا می‌رسد پناه بر خدا! آدم به اینجا می‌رسد که کلام حق، کلام وحی، حدیث، آثار و آنچه را که واقعاً شکی در آن نیست، در آن شروع به تشکیک کردن و شروع به این‌طرف و آن‌طرف رفتن می‌کند.

تخییر بین قصر و اتمام نماز در اماکن اربعه

من یک قضیه و یک مسئله‌ای درنظرم بود، بعد رفتم یک جایی دیدم ـ در همین سفر اخیر مسجد سهله بودم این‌طور درنظرم بود و در زمان مرحوم آقا رضوان الله تعالی علیه خودم هم به ادله مراجعه نکرده بودم ـ راجع به اماکن اربعه‌ای که حکم نماز در آنجا تخییر بین قصر و اتمام هست یکی مسجد کوفه است که تخییر بین قصر و اتمام است و یکی تمام شهر مدینه است نه فقط مسجد النبی بلکه کل شهر مدینه است که مکلف در آن مخیّر است ـ البته بهتر است انسان نماز را تمام بخواند ـ یکی تمام شهر مکه است که تازه در مکه یک مطلب اضافی هم هست که اضافه بر آن خیلی هم عجیب است و وقتی انسان این مطالب را می‌بیند به خیلی از نکات پی می‌برد. در وقتی که انسان نماز می‌خواند نباید هم‌طراز با زن باشد یااینکه زن جلوی انسان باشد، باید تقریباً هشت زراع فاصله باشد یا زن عقب‌تر باشد وگرنه نماز باطل است. البته اگر مرد اول ایستاده است زن نباید جلو بیاید و اگر زن اول به نماز

ایستاده است، مرد باید جایش را عوض کند. ولی در شهر مکه در نماز، زن هم می‌تواند کنار مرد بایستد و هم می‌تواند جلو بایستد نه‌اینکه فقط در مسجدالحرام، در کل شهر مکه و این خیلی عجیب است که چطور این سرزمین یک سرزمینی است که در اینجا تقدم مرأه بر رجل و تأخّر مرأه بر رجل و تساوی بین رجل و مرأه در صلات موجب بطلان نیست. این در خصوص مکه است، این را درنظر داشته باشید.

یکی هم در همان حائر سیدالشهدا علیه‌السّلام است یعنی در همان قسمت شانزده زراعی که در اطراف هست و آن ضریح مشخص است، آنکه در صحن و پشت رواق‌ها و دور هست، نه در آن فضایی که ضریح مشخص است و نه فقط تحت خود قبّه بلکه اطراف هم داخل در همان محل برای اختیار به قصر و اتمام است که البته اتمام بهتر است.

این بار بنده مسجد سهله رفته بودم و یک‌مرتبه آنجا یک اعلانی دیدم که بعضی از آقایان گفته‌اند که این حکم نسبت به مسجد سهله است، همهٔ شهر کوفه در آن نماز مخیّر است خیلی تعجب کردم و

برایم معجب بود. یک‌دفعه به نظرم آمد من خودم به ادله نگاه کنم. نگاه نکرده بودم اما براساس همان مطلب سابق و اینها آنچه که درنظرم بود تصورم این بود که فقط مسجد کوفه است، به ادله نگاه کردم دیدم درست است و در تمام شهر کوفه می‌شود نماز را تمام خواند و فقط اختصاصی به مسجد کوفه ندارد، این را [بدانید]. همان وقتی که یک هم‌چنین چیزی به نظرم آمد گفتم که باید این درست باشد، باید این را حتماً پیگیری کنم البته اینکه حالا خود مسجد سهله جزو کوفه هست یا نه بنده نمی‌توانم این مسئله را بگویم.

یک مطلب را هم درنظر داشته باشیم یک مسئله و اشتباهی که هست این است که تصور بر این است که اگر گفته می‌شود مثلاً در شهر مکه نماز تمام است منظور آن شهر قدیم است یعنی قدیمی که در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فقط یک مسجدالحرام بوده و چندتا خانه‌ای که دوروبَر بود، آن است چون در آن موقع این حکم آمده مربوط به اینجاست. حالا اگر شهر دو کیلومتر توسعه پیدا کرده

آن دیگر جزو این حساب نمی‌شود، این حرف حرف صحیح نیست. شهر مکه یک عنوان است و نباید اشتباه بشود، یک عنوان است و تا وقتی که این عنوان عرفی بر یک مکان صادق است آن تکلیف هم روی همین عنوان به‌عنوان این موضوع صادق است، الآن شهر مکه کجا است؟ شهر مکه تا منا هم هست و تا دم منا آمده است، شما می‌توانید بدون هیچ‌گونه مشکلی در همه نماز را تمام بخوانید. آن موقع مکه آن‌قدر بود بعد مکه توسعه پیدا کرد و باز اضافه شد. روی آن عنوانِ شهر نه روی عنوان خانه، این حکم تخییر بین صلات روی عنوانِ خانه نرفته بلکه روی عنوانِ مدنیت رفته است، این مدینه و این شهر و این شهر تا وقتی که باشد هر مقدار باشد آن‌هم صدق می‌کند و به همین مقدار هست؛ برعکس یعنی اگر الآن با یک بولدوزر مشغول به خراب کردن ساختمان‌های مکه شدند و گفتند که همه را می‌خواهیم خراب کنیم و صحرا کنیم همه خیمه بزنند این مکه خراب شد تا دم مسجدالحرام آمد و دم مسجدالحرام ایستادند، آنجا فقط می‌شود نماز را تمام خواند. وقتی که شهر مکه خراب شد و دیگر

شهری نیست، نباید گفت که حالا که در این محل قبلاً شما نماز را می‌خواندی الآن هم که خراب شده نماز را می‌شود کامل خواند، عکسش هم نسبت به تعلق تکلیف و هم نسبت به رفع آن تکلیف در هر دو دائرمدار عنوانِ مدنیت است نه عنوان خانه، خانه در اینجا ملاک نیست بلکه خود مدنیت ملاک است. لذا الآن مسجد سهله که قطعاً خارج از کوفه است و جزو کوفه به‌حساب نمی‌آید و جدا از [شهر کوفه] هست نماز را نمی‌شود در آن تمام خواند، بله در خود کوفه چون به‌اصطلاح شهریت کوفه و آن عنوان کوفه هست در آنجا اشکال ندارد، این نکته‌ای بود که عرض کردم.

روبرو شدن با یک حکم الهی ساذجاً خالصاً بدون هیچ مطلبی

صحبت در این است حالا که من وقتی که با یک هم‌چنین مسئله‌ای مواجه شدم می‌گویم که عجب من باید به‌دنبالش بروم، باید بروم ببینم تا شاید مطلب غیر از آن باشد که من تابه‌حال گفته‌ام. مسئله غیر از این است، وقتی که این‌طور هست خدا هم چه‌کار می‌کند؟ خدا هم کمک می‌کند. وقتی که من کتاب را

باز می‌کنم دیگر به این فکر نیستم که من تا الآن این فتوا را داده‌ام و تا الآن این نظر را داشته‌ام و اگر الآن بخواهم نظرم را عوض بکنم چه می‌شود؟ این خیلی بد است که مثلاً یک شخص سال‌های سال نسبت به شخصی یک مسئله‌ای را گفته است و الآن بخواهد نظرش برگردد [چه می‌شود؟] این فکر می‌شود فکر شیطانی، اما اگر انسان وقتی می‌خواهد با یک مطلبی و با یک حکم شرعی و با یک حکم الهی خودش تنها ساذجاً خالصاً بدون هیچ مطلب روبرو بشود خدا هم او را هدایت می‌کند [و می‌گوید که] برو جلو، برو این را ببین، آن را ببین، آن صفحه را ببین، فلان حکم را ببین و چه‌کار بکن بعد آن مطلب برای او به این کیفیت روشن می‌شود.

عمود خیمهٔ معارف و مبانی

بنابراین در تمام مسائل انسان باید این ملاک را مورد نظر قرار بدهد، اتجاهش فقط باید به‌سمت خدا باشد، فکرش فقط باید به‌سمت خدا باشد، فقط باید برای رسیدن به مبانی ائمه علیهم‌السّلام باشد، فقط برای تأیید ولایت باشد، فقط باید برای تأیید امامت باشد، فقط باید برای تأیید عصمت باشد، فقط باید

ببیند که زعمای دین چه چیزی را مطرح کرده‌اند و چه چیزی را بیان کرده‌اند و با چیز دیگر نباید خلط کند اگر با چیز دیگری خلط بکند خراب می‌شود، آلوده می‌شود، نفس مکدّر می‌شود، مطلب آن‌طور که بایدوشاید فهمیده نمی‌شود بلکه طور دیگری فهمیده می‌شود و مسئله به‌نحو دیگری فهمیده می‌شود، اینها همه به‌خاطر چیست؟ در کنف حمایت ملائکه درآمدن است یا در کنف حمایت شیطان و شیاطین و ابالسه درآمدن است، این مسئله در همهٔ مطالب هست به‌خصوص برای طالبین علوم الهی و طالبین علوم اهلِ‌بیت علیهم‌السّلام.

این قضیه از اوجب واجبات بلکه عمود خیمهٔ این معارف و مبانی است که فقط و فقط در ذهن انسان و در فکر انسان رسیدن به آن مبانی اهل‌بیت علیهم‌السّلام باشد و بس، تمام. ﴿فَمَاذَا بَعۡدَ ٱلۡحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَٰلُ﴾[1] حق فقط اهل‌بیت است و بس و جدای از اهل‌بیت هرچه می‌خواهد باشد مقابل

---

[1]. سوره یونس (۱۰) آیه ۳۲. الله شناسی، ج ۲، ص ۲۴:
«پس اگر شما از حق اعراض کنید چیز دیگری وجود ندارد مگر گمراهی و گُمی.»

اهل‌بیت بخواهد باشد ضلالت، ظلمت، کدورت، خسران و حرمان است.

لزوم غلبه داشتن جنبهٔ رحمت و ابتهاج در سالک

لذا بزرگان فرمودند که تنها مرکبی که سالک می‌تواند بر او سوار شود امید است، بدون امید انسان هیچ کاری نمی‌تواند انجام بدهد، شما وقتی که می‌خواهی به راه خدا بروید باید با امید باشد. امید به چه؟! امید به قهاریّت خدا؟! اینکه امید نمی‌خواهد، امید به رحمت خدا، باید در سالک جنبهٔ رحمت و ابتهاج غلبه داشته باشد. امید به پروردگار و امید به رحمت او و امید به اینکه دست او را می‌گیرد. پس در هرجا شما دیدید که یک فکری فوراً در ذهنتان آمد مثلاً حالا خلاصه ما اگر بخواهیم این کار را انجام بدهیم، حالا چه می‌شود؟! بعضی از افرادی بودند و نشد [ذهنتان را از این مطلب منصرف کنید.]

قضیهٔ طرد شدن یکی از شاگردان مرحوم آقای حداد

در زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ یک شب به منزل یکی از دوستان رفته بودیم، بعد یک

قضیه‌ای اتفاق افتاده بود من دیدم آن صاحبخانه خیلی مضطرب است و گفت که فلانی چیست؟! این قضیه چه شد؟! گفتم که چه، چطور شد؟! ـ ایشان یک مسئلهٔ تربیتی را نسبت به یکی از شاگردانشان در همان زمان اعمال کرده بودند، یک طرد تربیتی نه طرد واقعی! منتها این خیال می‌کرد طرد واقعی است. ـ گفت که فلانی رفت! گفتم که رفت که رفت، به سم اسب که رفت! بعد گفت که به همین راحتی؟! گفتم که چه‌کارش کنیم؟! رفت دیگر! حالا ما به او نگفتیم که مثلاً این جنبهٔ تربیتی دارد بلکه گفتیم که نه اصلاً واقعی است حالا همین‌که خودت داری می‌گویی! گفتم که حالا چه‌کار کنیم؟! گفت که این شاگرد آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ بود و نمی‌دانم دارای این خصوصیات بود و ما این حرف‌ها را از او می‌شنیدیم. گفتم که هرچه می‌شنیدی [به‌جای خود ولی] وقتی کسی راهش خلاف باشد طرد می‌شود، بیخود هم کسی را طرد نمی‌کنند! تو راهت را درست بکن، وقتی حرفی می‌زنند گوش بده، وقتی که پدرمان به تو فلان چیز را می‌گوید نگو

این، به خودش هم گفتم وقتی که به تو فلان می‌گویند نگو این، طرد هم نمی‌شوی و راه خودت را می‌روی و مشکلی هم نیست، گفتم که این مسئله به این کیفیت است.

بعد گفتم که چرا الآن این به یک هم‌چنین وضعی هست؟! چرا یک هم‌چنین ترسی او را گرفته است؟! چرا؟! این به‌خاطر این است که نسبت به خودش این امیدی که باید داشته باشد ندارد. این امیدی که هست انسان را جلو می‌برد، این امیدی که هست انسان را نگه می‌دارد و نسبت به [مبانی] پایدار می‌دارد. کسی که دارای تذبذب و شک و تردید هست این دائماً فقط در حول‌وحوش همین تردید دور می‌زند، دائماً فکرش در [تشویش] است. نماز می‌خواند می‌گوید که برو بابا فلانی هم نماز خواند دیدی رفت؟! این‌هم نماز و قرآن می‌خواند! می‌گوید که فلانی هم یک عمر قرآن می‌خواند و زیارت می‌رود، می‌گوید که فلانی از من بیشتر زیارت امام رضا علیه‌السّلام آمد، هر کاری می‌کند می‌گوید که فلانی، فلانی، دائماً می‌گوید که فلانی این کار را کرد فلانی آن کار را کرد، هیچ با خود

نمی‌گوید که هر کسی پروندهٔ خاص به خودش را دارد، ربطی به دیگری ندارد.

یکی از راه‌های نفوذ شیطان، بردن ذهن به این‌طرف و آن‌طرف

شما وقتی در سر یک کلاس هستی آنچه را که استاد می‌گوید گوش می‌دهی، هیچ فکر می‌کنی که الآن آن با موبایلش بازی می‌کند؟! معلوم نیست با چه کسی حرف می‌زند؟! می‌گویی که رهایش کن آن نفهمد نفهمد. شما بلند می‌شوی موبایل را از جیبت درمی‌آوری و شروع به نمره زدن می‌کنی؟! نه، می‌گویید که این الآن ازدست می‌رود، کلام ازدست می‌رود، صحبت استاد ازدست می‌رود و این مطلب ازدست می‌رود. اما چطور شد این قضیه در خدا و راه که پیش آمد می‌گویی که فلانی؟! آیا وقتی می‌خواهی معامله انجام بدهی می‌گویی که فلانی خلاف کرده است؟! نمی‌گویی که فلانی خطا کرده و در این معامله ورشکست شده است پس من نروم. می‌گویی که این کرده است، می‌خواست نکند. در معاملات کاری به دیگران نداری، سر کلاس کاری به دیگران نداری، موقعی که می‌خواهی منفعتی برسد

کاری به دیگران نداری اما در سیر و سلوک که شده می‌گویی که نگاه کن فلانی رفت و آن یکی فلان شد. این چیست؟! شیطان است، شیطان می‌آید و این تخم یأس را بر دل‌های ما می‌پاشد و نمی‌گذارد ما با امید حرکت کنیم و نمی‌گذارد امید در ما تقویت شود و نمی‌گذارد این امید در ما جوانه بزند و رشد کند و بیاید و حرکت کنیم. اینجا باید مواظب باشیم و آن مراقبه بیاید و اینها را کنار بزند. تا می‌خواهد تخم یأس بیاید و بذر یأس در دل قرار بگیرد یک‌دفعه می‌بینیم این شیطان اینجا ایستاده است!

ولی وقتی که انسان با این قضایا خیلی راحت برخورد کرد [شیطان می‌رود]! فلان شخص فلان حرف را می‌زند. ای داد بیداد! چرا می‌گوید که ای داد بیداد؟! خداحافظ شما تمام شد، خیلی راحت. فلان شخص دیگر مثلاً فلان‌جا نمی‌آید، خب خداحافظ! فلان شخص خواست آمد نخواست نیامد، خیلی راحت! این بردن ذهن به این‌طرف و آن‌طرف یکی از راه‌های نفوذ شیطان است! همین‌که شما ذهنت را می‌بری، این شیطان است البته خوب است انسان بالأخره از خطاهای دیگران عبرت بگیرد

و این اشکال ندارد حتی مستحسن هم هست اما اینکه این قضیه در انسان قرار بگیرد و نفس انسان را اشغال کند و ذهن انسان را اشغال کند، نه! این مسئله درست بر خلاف سلوک است و بر خلاف راه خدا است و در مسیر ایجاد یأس شیطان از رسیدن به مراحل قرب است.

إن‌شاءالله امیدواریم خداوند متعال همهٔ ما را از گزند این وساوس و این توهمات و تخیلات حفظ کند و در کنف ولایت و رحمت و عطوفت مقام ولایت و لطف پروردگار آنچه را که برای برگزیدگان از درگاهش و مقرّبین از حریمش و واردین در حریمش مقرّر فرموده است، ما را هم محروم نفرماید.

اللهمَّ صلِّ علی محمّد و آل محمّد